



سال‌های دور، وقتی تازه وب‌گردی را به طور حرفه‌ای آغاز کرده بودم، مقاله‌های زیادی درباره ردگیری فعالیت‌های کاربران در اینترنت از سوی سایت‌های اینترنتی و بنگاه‌های تبلیغاتی خواندم و نوشتم. اما شاید بیشتر این داستان‌ها برایم شبیه یک فیلم علمی تخیلی «ریدلی اسکات» یا «کریستوفر نولان» بودند و رنگ واقعیت به خود نمی‌گرفتند. اما این روزها، اوضاع فرق کرده است. وارد هر سایتی می‌شوم، دقیقاً مودمی را به من پیشنهاد می‌کند که دیشب در سایت دیجی‌کالا جست‌وجو کردم یا درباره‌اش یک مطلب از پی‌سی‌مگزین خواندم.

همه مرا می‌شناسند و به محض این که وارد می‌شوم، معلوم است مدت‌ها منتظرم بودند؛ علاقه‌مندی و سلیق‌ام را می‌شناسند و متناسب با آن‌ها برای میزبانی آماده شدند و پیشنهاد می‌دهند. همه خبر دارند روز قبل چه می‌خواستم و دنبال چه بودم و کجاها رفتم و چه نتایج گرفتم. نکته جالب این که شاید من برخی از آن‌ها را در تمام عمرم فقط یک بار بازدید کردم و بسیاری را برای نخستین بار مشاهده می‌کنم ولی آن‌ها همه چیز را درباره من می‌دانند. سال‌های دور، وقتی تازه **وب‌گردی** را به طور حرفه‌ای آغاز کرده بودم، مقاله‌های زیادی درباره ردگیری فعالیت‌های کاربران در اینترنت از سوی سایت‌های اینترنتی و بنگاه‌های تبلیغاتی خواندم و نوشتم. اما شاید بیشتر این داستان‌ها برایم شبیه یک فیلم علمی تخیلی «ریدلی اسکات» یا «کریستوفر نولان» بودند و رنگ واقعیت به خود نمی‌گرفتند. اما این روزها، اوضاع فرق کرده است. وارد هر سایتی می‌شوم، دقیقاً مودمی را به من پیشنهاد می‌کند که دیشب در سایت دیجی‌کالا جست‌وجو کردم یا درباره‌اش یک مطلب از پی‌سی‌مگزین خواندم. تبلیغات سایت‌های ایرانی حراجی و خرده‌فروشی را در سایت‌های غیرانگلیسی‌زبان می‌بینم و جالب است این تبلیغات دقیقاً همان عطری هستند که قیمتش را چند روز پیش در این سایت‌ها دنبال کردم. پیشنهادهای ویژه سایت‌های خبری دقیقاً مودم روتری است که چند هفته پیش مشخصاتش را روی سایت آمازون خواندم و اگر چیزی در گوگل جست‌وجو کنم، نخستین نتایج، سایت‌های دلخواهی هستند که معمولاً در بازبیدهای روزانه در اولویت قرار دارند.

مرزها به طور کامل برداشته شده و دیگر فرقی نمی‌کند شما یک سایت فارسی‌زبان، انگلیسی‌زبان یا زبان دیگر را بازدید می‌کنید. تمام آن‌ها به لطف شرکت‌های تبلیغات و ردیاب کاربران با یکدیگر تبادل اطلاعات دارند و نان و آب به هم قرض می‌دهند. دقیقاً مانند **شبکه‌های اجتماعی** که فردی را در لینکدین فالو می‌کنید و چند دقیقه بعد در فیس‌بوک یا توئیتر به شما پیشنهاد دوستی می‌دهد. در اوایل آشنایی با این شبکه‌ها، تصور می‌کردم خود این فرد پیشنهاد دوستی داده ولی بعد فهمیدم موتور هوشمند شبکه‌های اجتماعی این پیشنهادها را مدیریت می‌کند. این فضا و این ردیابی‌ها کمی ترسناک و نگران‌کننده شده‌اند. در ظاهر، من و دیگر کاربران باید خوشحال باشیم که سایت‌ها این همه دانش و آگاهی درباره ما دارند و عطر و مودم و موسیقی دلخواه‌مان را پیشنهاد می‌دهند. من این شانس را دارم که هر روز نزدیک به صد بار قیمت یک مودم را در سایت‌های مختلف فارسی و انگلیسی مشاهده کنم و از تخفیف‌های آنی یا روزانه مطلع شوم. همین‌طور، این شانس را خواهم داشت که در جست‌وجوها سریع‌تر به هدف برسم و مطلب مورد علاقه‌ام را روی سایت دلخواهم بدون اتلاف وقت و باز کردن ده‌ها صفحه و برگه باز کنم. خیلی خوب است که سایت‌ها می‌دانند اهل مد، پوشاک و کفش‌های ورزشی برند نیستم، اصلاً علاقه‌ای به فیتنس‌ها یا

کاشت مو و استفاده از شیورهای مردانه ندارم ولی از آن سو، دوست ندارم این سایتها پیش از همسرم از خرید بعدی من مطلع باشند و بدانند حالا چقدر بودجه در حساب بانکی‌ام پس‌انداز شده است. ترسناک است وقتی وارد هر سایتی می‌شوم، مودم، روتر و محصولات شبکه‌ای را که در ذهنم رفت و آمد دارند، بینم و این‌طور به نظر برسد که فردی ذهنیات و رویاهایم را به سرقت برده است. هر چه قدر مقاومت نشان بدهم ولی باز هم فریب تبلیغات و پیشنهادهای ویژه سایتها برای خرید آنتن‌های فلان مودم جیبی و همراه را می‌خورم و مدیریت پولها و خرج‌هایم از دستم خارج می‌شود. حتی این‌طور به نظر می‌رسد حافظه تاریخی این سایتها و شبکه‌های اجتماعی بهتر از حافظه خودم است. یک عکس، دوست، دیدار و کپشن را زمانی و در مکانی خاص به من یادآوری می‌کنند که هیچ چیزی در خاطرم نیست و شک می‌کنم اصلا این عکس و دیدار و کپشن به من تعلق داشته باشد.

دوباره به جمله‌های اول این یادداشت برمی‌گردم. همه چیز را می‌دانند و همه چیز شبیه به هم و برنامه‌ریزی شده است. همه چیز ساختگی و هماهنگ شده به نظر می‌رسد و شما در فضا و موقعیتی قرار می‌گیرید که انگار طبیعی نیست و شبیه فیلم‌های علمی تخیلی هالیوودی است. شبیه فیلم «تلقین» کریستوفر نولان و شبیه فیلم «ماتریس» و اچوفسکی‌ها.

وب‌گردی که روزگاری یک تفریح، لذت، کشف و ماجراجویی هیجان‌انگیز بود به یک فعالیت جاسوسی و ترسناک بدل شده و امثال من شاید کم‌کم تمام وجودشان را ترس برداشته باشد. انگار در سرزمینی متعلق به بیگانگان قدم می‌زنید و در حالی که همه چیز سر جای خودش است و غیرعادی نیست، ولی مطمئن هستید هزاران چشم شما را می‌بینند و منتظر حرکت بعدی طعمه‌شان هستند. ای کاش، این همه فعالیت‌های جاسوسی و ردیابی و نظارتی با اجازه من بودند و به کل هارددیسک اطلاعات دسترسی داشتم؛ نه برای پاک کردن و فرمت این هارددیسک، بلکه برای یادآوری برخی خاطرات و اطلاعات پاک شده از ذهن خودم!

تاریخ انتشار:

05 آبان 1397

نشانی منبع:

<https://www.shabakeh-mag.com/opinion/13811/%D9%85%D9%86-%D9%85%DB%8C%E2%80%8C%D8%AA%D8%B1%D8%B3%D9%85>